

## فلسفه «عمل»

ملاحظات بر نظریات فلسفی کارل مارکس

"فیلسوفان تنها جهان را به شیوه های گوناگون تعبیر کرده اند. مسأله اما بر سر دگرگون کردن جهان است."<sup>۱</sup>

کارل مارکس، بهار ۱۸۴۵.

گرچه «تز» بالا از سوی «اپوزیسیون چپ» به کرات نقل شده، اما مفهوم کامل آن، که ستون فقرات فلسفه مارکسیزم را تشکیل می دهد، هیچ گاه به بحث جامع گذاشته نشده، است.<sup>۲</sup> برخلاف نظریات برخی از نظریه پردازان چپ، «مارکسیزم» یک «ایدئولوژی» نیست، زیرا که ایدئولوژی یک «آگاهی کاذب»<sup>۳</sup> است. تنها بورژوازی حامل «ایدئولوژی» است و طبقه کارگر نیازی به «آگاهی کاذب» ندارد. در واقع

---

<sup>۱</sup> - تز ۱۱، تزهایی در باره ی «فویرباخ». ترجمه ی تزهایی «فویرباخ» در متن این مقاله از «باقر پرهام» است. اما، کلیه توضیحات در زیرنویس از ماست مگر اینکه خلاف آن ذکر شده باشد.

<sup>۲</sup> - در درون طیف چپ عموماً توضیح فلسفه ی مارکسیستی، تحت عنوان «ماتریالیزم دیالکتیک» تنها تقلیل به «آموزش» های فلسفی «مورس کنفورت» و یا «اصول فلسفه مارکسیزم» «پولیتسر» داده شده است. آنها با «ساده» کرده مفاهیم فلسفه ی مارکسیستی، مفهوم آن را خالی از محتوای اصلی کردند. آنها تحت تأثیر «آکادمی علوم مارکسیزم لنینیزم مسکو». مارکسیزم را به عنوان یک «ایدئولوژی» (آگاهی کاذب) به طبقه کارگر جهان معرفی کردند. استالینیزم در واقع در سطح فلسفی نیز مارکسیزم را به یک پدیده «جامد» و چند فرمول عام بدون ارتباط به مبارزه عملی طبقه کارگر، مبدل ساخت.

<sup>۳</sup> - رجوع شود به «ایدئولوژی و روبنا در ماتریالیزم تاریخی». اثر فرانز ژاکوبوسکی.

(Franz Jakubowski) انتشارات Allison & Busby، ۱۹۷۶.

«مارکسیزم» یک «علم» است. علمی که «جهان بینی» طبقه کارگر را توضیح می دهد. در عین حال، «مارکسیزم» به عنوان یک نظریه، «سلاح» انقلاب پرولتری است. در مرکز «مارکسیزم» نیز فلسفه «عمل»<sup>۴</sup> (پراکسیس) قرار گرفته است. برخلاف توضیحاتی که «مارکسیست»های چپ از «ماتریالیزم دیالکتیک» ارائه داده اند، فلسفه «عمل» مارکس بر محور مطلب دیگری استوار گشته است. یکی از روش های عادی توضیح و تشریح فلسفه ی مارکسیستی، تأکید بر دعوی سنتی بین «ماتریالیست»ها و «ایده آلیست»ها است. مکتب نخست تأکید بر تقدم «ماده» (عین) بر «روح» (ذهن) دارد و مکتب دوم برعکس. نظریه پردازان سنتی استدلال می کنند که «کشف» مارکس در حوزه ی فلسفی این است که «ماتریالیزم» فونرباخ و «ایده آلیزم» هگل را در هم آمیخته «غنی» کرده است. آنان تنها به برشمردن «قوانین» فلسفی (مانند تغییر کمیت بر کیفیت، نفی در نفی، وحدت ضدین، «تز»، «آنتی تز»، «سانتز» و غیره) بسنده می کنند. در واقع مارکسیست های سنتی در بهترین حالت، فلسفه ی مارکسیستی را بر مبنای نظریات ارائه شده توسط «لنین»<sup>۵</sup> (نوشته های فلسفی) و یا «انگلس» (آنتی دورینگ) توضیح می دهند. تردیدی نیست که در این آثار ارزنده، عناصر بسیار مهمی از فلسفه مارکسیستی نهفته است. اما، مسأله اساسی فلسفه مارکسیستی این نکات خلاصه نمی گردد.

---

<sup>۴</sup> - در انگلیسی کلمه Practice استفاده شده است. اما این کلمه مفهوم را کاملاً نمی رساند. ریشه این کلمه در یونان باستان استفاده شده بود. کلمه آلمانی آن Praxis (پراکسیس) که امروزه در کتاب های فلسفی به زبان انگلیسی نیز از آن استفاده می شود. این کلمه از «عمل» یا «گنش» فراتر می رود و جنبه ای از تأثیرگذاری انسان بر یک پدیده را مد نظر دارد.

<sup>۵</sup> - فلسفه «عمل» مارکس به طور اخص در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» به رشته تحریر در آمد. اما، این کتاب که در سال ۱۸۴۵ نگاشته شده بود، نخستین بار در سال ۱۹۳۲، پس از مرگ لنین انتشار یافت.